

<https://www.aftabekherad.ir>

Religion and the Meaning of Life

Mohammad Hossein Zarei Mahmoudabadi

PhD in Religious Studies and Lecturer at Farhangian University of Yazd

Shahab al-Din Vahidi Mehrjerdi

Associate Professor, University of Meybod

Received: 2020/07/07

Accepted: 2020/08/15

Abstract

The question of the meaning of life is one of the most fundamental questions that arises for all humans who are beyond the ordinary level of life. There are several factors that can make a person's life meaningful. Some of these factors include: purposefulness, ethical living, attachment to the ultimate, constant novelty, and religiosity. However, it is worth noting that not all of these factors are at the same level in giving meaning to human life. Since God is the most central teaching of divine religions, especially the religion of Islam, He alone can cover all the factors that give meaning to human life. Each of these factors is a foundation that can, in addition to giving meaning to life and creating purposefulness, peace, and direction in life, be the source of liberation from existential turmoil, semantic and identity inflammation, and bewilderment caused by ontological ambiguities, and help humans choose a life model. Among the most important functions of religion are meaning-making, identity creation, and resolving ambiguities that are the source of semantic unrest and tensions.

Keywords: religion, meaning of life, purpose of life, ultimate attachment, ethical living.

دین و معنای زندگی

محمدحسین زارعی محمودآبادی^۱

شهاب الدین وحیدی مهرجردی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۵/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۴/۱۷

چکیده

سؤال از معنای زندگی یکی از اساسی‌ترین سؤالاتی است که برای همه انسان‌هایی که فراتر از سطح عادی زندگی هستند، مطرح می‌شود. عوامل متعددی هستند که می‌توانند زندگی آدمی را معنادار کنند. برخی از این عوامل عبارتند از: هدفمندی، اخلاقی زیستن، دلبستگی واپسین، تازگی دائمی و دینداری. اما نکته قابل ذکر این است که همه این عوامل در معنابخشی به زندگی انسان در یک سطح نیستند. از آنجایی که خداوند محوری‌ترین آموزه ادیان الهی و به‌ویژه دین اسلام است، به تنهایی می‌تواند همه عوامل معنابخش به زندگی انسان را پوشش دهد. هر یک از این عوامل بنیان‌هایی هستند که می‌توانند ضمن معنابخشی به زندگی و ایجاد هدفمندی، آرامش و جهت‌دار بودن زندگی، منشاء رهایی از اضطرابات وجودی، التهابات معناساختی و هویتی، حیرانی‌های ناشی از ابهامات هستی‌شناختی باشند و انسان را در انتخاب الگوی زندگی یاری دهند. از مهمترین کارکردهای دین، معنابخشی، هویت‌آفرینی و رفع ابهاماتی است که منشاء اضطرابات و تنشهای معناساختی می‌گردد.

کلیدواژه‌ها: دین، معنای زندگی، هدف زندگی، دلبستگی واپسین، اخلاقی زیستن.

۱. دکترای دین پژوهی و مدرس دانشگاه فرهنگیان یزد Email:h.zaree@gmail.com

۲. دانشیار دانشگاه میبد Email:vahidishahab@gmail.com

مقدمه

با توجه به اینکه عنوان پژوهش حاضر «دین» و «معنای زندگی» است، در ابتدا لازم است سه نکته به عنوان مقدمه مطرح شود:

۱. هر دو مفهوم یعنی دین و معنای زندگی مختص به انسان است. اگر دین را به معنای موسع آن - یعنی مجموعه دستورالعمل‌ها و قواعدی که به باورها، گفتار و رفتار انسانها جهت می‌دهد - در نظر بگیریم، واضح است که فقط در خصوص انسان مطرح می‌شود؛ چون دستورالعمل و قاعده برای موجوداتی که فاقد ادراک و فاقد اراده هستند، موضوعیت ندارد. به عبارت دیگر لازمه دینداری، داشتن شعور و اراده است. بنابراین دین مخصوص انسان است. از طرف دیگر معنای زندگی نیز فقط برای انسان مطرح است. موجوداتی که فاقد شعور و فهم هستند نه فقط به دنبال معانی زندگی نیستند بلکه اساساً معنای زندگی برای آنان مطرح نمی‌شود. بنابراین خودآگاهی و خودمختاری موجودات است که در آنها دغدغه معنای زندگی پدید می‌آورد. پرسش از معنای زندگی، لازمه وجود خاص انسانی است. انسان از آن جهت که موجودی متفکر و پرسشگر است، از چرایی هستی خود سؤال می‌کند و مطرح شدن این سؤال امری عارضی یا تصادفی و یا ناشی از علل و عوامل بیرونی نیست. یکی از نشانه‌های زندگی اصیل و جدی، مواجه شدن انسان با پرسش معنای زندگی است (Heidegger, 1962: 236).

۲. در پاسخ به این پرسش که منظور از معنای زندگی چیست، پاسخ‌های متفاوتی بیان شده است. برخی معنای زندگی را مساوی با هدف زندگی گرفته‌اند، برخی دیگر منظور از معنا را فایده زندگی گرفته‌اند، برخی به دنبال معنای زندگی در امور عینی و آبیجکتیو هستند و عده‌ای دیگر نیز معنای زندگی را امور درونی و سابیجکتیو جستجو می‌کنند. معنای زندگی هرچه که باشد و موطن آن هر جا که باشد منهای آن، انگیزه‌ای برای زندگی و شوقی برای ادامه آن وجود ندارد.

۳. معنادار بودن زندگی برای همه انسان‌ها از یک روش واحد محقق نمی‌شود. برای مثال رفع تشنگی برای همه انسانها از طریق نوشیدن آب میسر می‌شود؛ اما برای اینکه همه انسانها احساس کنند که دارای زندگی معناداری هستند یک نسخه و روش واحدی برای آنها وجود ندارد، بلکه با توجه به سطوح مختلف انسانها، برای آنها نیز روش‌های مختلفی با درجات مختلف وجود دارد. معنادار بودن زندگی برای انسانها به عوامل متعددی مانند: خدا باور بودن یا خداناباور بودن، شرایط فرهنگی و اجتماعی که شخص در آن نضج و رشد یافته است، میزان رشد فکری و ذهنی انسانها و سطح رشد معنوی و روحی آنها، بستگی دارد. بنابراین معنای زندگی ممکن است برای هر انسانی با توجه به عوامل فوق‌الذکر تفاوت پیدا کند.

در این پژوهش به دنبال این هستیم تا ضمن بررسی عوامل مختلف معنابخشی به زندگی انسان و همچنین در نظر گرفتن سطوح مختلف معناداری آنها را بر آموزه‌های دینی نیز عرضه کنیم تا مشخص شود که دین تا چه سطحی می‌تواند به کار معنابخشی زندگی انسان‌ها بیاید.

۱- مولفه‌های معنابخشی

فارغ از بحث‌های مفصل لغوی در خصوص معنای زندگی، به نظر می‌رسد معنای زندگی امری بیرونی و آجکتیو نیست، بلکه امری درونی و ساجکتیو است که در حکم روح برای عمل انسان است که به آدمی انگیزه عمل می‌دهد. عوامل متعددی می‌توانند معنابخش زندگی انسانها باشند. بر اساس یک استقراء ناقص می‌توان عوامل زیر را به عنوان عوامل معنابخش زندگی در سطوح مختلف انسانی نام برد.

۱-۱- هدفمندی

بیشتر اوقات داشتن هدف در زندگی انسانها، زندگی آنها را معنادار می‌کند. یعنی اینکه هرچند معنای زندگی مترادف با هدف زندگی نیست، اما در عین حال داشتن هدفی عام، ارزشمند، توجیه‌پذیر، مستدل و عقل‌پسند زندگی انسان‌ها را معنادار می‌کند. هدف در زندگی به انسان توجیه بودن و زیستن را می‌دهد. این سخن بدان معنا نیست که مفهوم معنای زندگی با هدف زندگی مترادف است؛ بلکه این دو مفهومی متفاوت هستند. وقتی از هدف زندگی بحث می‌شود، نگرش انسان غایت‌شناختی است. یعنی آدمی در پاسخ به سؤال هدف از آفرینش و در پی فلسفه حیات به عنوان علت غایی است. بدیهی است که غایت‌مندی نظام آفرینش، امری عینی و مربوط به عالم خارج و مستقل از ذهنیت فرد نسبت به زندگی است؛ در حالی که معناداری زندگی امری است که مربوط به روان انسان است و به نگرش او به زندگی، وابستگی تام و تمام دارد. اما با این همه این دو مفهوم با یکدیگر ارتباط دارند. یعنی از سویی تفسیر درست یا غلط از هستی و امور واقع، نگاه انسان نسبت به زندگی را شکل می‌دهد و زندگی را برای او معنادار یا بی‌معنا می‌کند، و از سویی دیگر، نوع نگاه به زندگی، انسان را برای انتخاب هدف خاصی برمی‌انگیزاند. با توجه به ارتباط این دو مقوله است که گاهی کسی که هدف را گم کرده است، معناداری زندگی را منکر می‌شود و گاهی شخصی با وجود درک مناسب از هدف، زندگی خود را در راستای آن قرار نمی‌دهد و به همین اندازه از معناداری زندگی دور می‌شود (سلیمانی امیری، ۱۳۸۲: ۹۵). بنابراین در اینکه هدفمندی یک مؤلفه ضروری برای معنابخشی به زندگی انسان است، بحثی نیست. بلکه بحث بر سر این است که یک هدف باید چه ویژگی‌هایی داشته باشد تا بتواند الهام‌بخش خوبی برای معنابخشی به زندگی باشد.

در این زمینه دو دیدگاه وجود دارد. برخی معتقدند که هدف از زندگی باید در پرتو امری فراطبیعی لحاظ شود در حالی که برخی دیگر معتقدند که زندگی صرفاً مادی نیز برای معنادار شدن زندگی کافی است. دیدگاه اول را دیدگاه الهی و دیدگاه دوم را دیدگاه مادی می‌نامند. در اینجا به هر دو دیدگاه به طور جداگانه می‌پردازیم:

الف: دیدگاه مادی معتقد است که زندگی با معنا می‌تواند از نحوه بودن و عمل کردن در این دنیا و مطابق با آنچه علم می‌گوید، حاصل آید (متز، ۱۳۸۲: ۲۶۷)؛ و ضرورتاً نیازی به باور به امور فراطبیعی نیست. طبق این دیدگاه جهان ماده پر است از مواهب، لذتها و امکانات مادی و آدمی می‌تواند با هدف قرار دادن هر کدام از آنها مطابق با میل خودش با شوق و ذوق به منظور دستیابی به آنها تلاش کند. اهداف دنیوی به قدری متنوع هستند که هر کسی می‌تواند هدفی خاص یا حتی یک انسان در دوره‌های مختلف زندگی‌اش، اهداف متعددی را دنبال کند به گونه‌ای که یا اصلاً در زندگی دغدغه معنای زندگی را پیدا نکند و یا اینکه با جستجوی اهداف متنوع در دنیا به زندگی خودش معنا ببخشد. در خصوص این دیدگاه ذکر دو نکته حائز اهمیت است:

۱- نکته اول اینکه زندگی مادی در صورتی می‌تواند نقش معنابخشی را در زندگی انسان ایفا کند که همیشه یا غالباً ملائم با طبع او باشد به گونه‌ای که در او احساس ناکامی ایجاد نکند. اگر آدمی در دستیابی به اهداف مادی دچار ناکامی شود و دنیای مادی را ملایم با طبع خویش نبیند، قطعاً در زندگی مشکل معنا پیدا خواهد کرد. ولی واقعیت این است که کامیابی این جهانی امری ناممکن است. حضرت علی (ع) در این زمینه می‌فرماید: بر کسی باران نرم آسایش نبارید جز اینکه پس از آن به رگبار بلایش گرفتارش نمود (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۱۱)^۳.

۲- نکته دوم اینکه بر فرض اینکه دستیابی به اهداف دنیوی و کامیابی این جهانی امری ممکن باشد با این همه این کامیابی فقط برای افرادی که به لحاظ وجودی و ذهنی در سطوح پایین قرار دارند می‌تواند مقنع و معنابخش باشد. اگر ما همه روند زندگی را در پایین‌ترین مرتبه آن خلاصه کنیم و صرفاً به زندگی روزمره که اغلب تابع غریزه و عادت و عرف است، اکتفا نماییم و هر ساحت برتر و بالاتری را نفی کنیم، در این صورت، خود این زیستن و ماندن در این مرحله هدف بالذات و نهایی می‌شود و در نتیجه پرسش از معنای زندگی، لغو و بیهوده و در واقع بی‌معنا می‌گردد. اینگونه نگرش یعنی نگرش «زندگی برای زندگی» با پرسش عمیق و واقعی از معنای زندگی ناسازگار است (علیزمانی، ۱۳۸۶: ۶۱). چون واضح‌ترین چیزی که وجود دارد ناپایداری و فانی بودن دنیا و لذت‌های آن است. از یک طرف

۱. لاینال امرأ من غضارتها رغباً إلا ارهقتها من نوائها تعباً.

خود انسان موجودی فانی است و از طرف دیگر - ولو اینکه در این دنیا جاودانه هم بود - جهان مادی بی شک زوال‌پذیر و ناپایدار است.

بنابراین دنیای مادی به دو شرط می‌تواند به عنوان هدفی باشد که ملهم معنای زندگی باشد: یکی عدم ناکامی نسبی و سرخوردگی در دستیابی به مواهب و لذت‌های آن و دیگری قرار داشتن در سطحی از درجه وجودی و ذهنی که دنیای مادی بتواند انسان را قانع کند. جهان ماده به هیچ وجه نمی‌تواند هدفی معنادار برای انسان‌هایی که به اموری فراتر از جهان مادی و به زندگی فراتر از این جهان می‌اندیشند، باشد. اگر کسی دیدگاه مادی داشته باشد و به دلیل ناکامی‌ها و درد و رنج‌های غیرقابل توجیه، مشکل معنای زندگی پیدا کرده باشد، آنگاه جایگاه حل این مسأله در روان‌شناسی می‌باشد. بنابراین از این جهت موضوع معنای زندگی در حوزه روان‌شناسی قابل طرح است.

ب: دیدگاه الهی معتقد به وجود خدا و امکان ارتباط با اوست. این دیدگاه باور دارد، اهدافی که معطوف به امکانات موجود در همین جهان باشد به هیچ وجه نمی‌تواند معنابخشی لازم را برای زندگی بشر به ارمغان بیاورد بلکه چیزی که می‌تواند چنین دستاورد مهمی را برای بشر بیاورد موجودی خارجی، مقدس و فراتر از این جهان است. در دیدگاه الهی خدا سرچشمه همه کمال‌ها و زیبایی‌ها و منشأ همه خوبی‌هاست (پاکیزه، ۱۳۹۳: ۴۸). ایمان به خدا انسان را از درد و رنج تنهایی، ناامیدی و پوچی می‌رهاند و آرامشی شگرف نصیب فرد مؤمن می‌کند. و به فرمایش قرآن «هان دلها با یاد خدا آرام می‌شود» (سوره رعد، آیه ۴۳)۴.

اعتقاد به خدا امری واقعی در صحنه زندگی شخص مؤمن است که با هدف قرار دادن او، زندگی معنادار می‌شود و خدا باوری سرچشمه معنای زندگی او می‌شود. شخص خدا باور با وجود سختی‌های فراوانی که در زندگی وجود دارد، احساس رضایت می‌کند و دائماً زندگی را زیبا می‌بیند. چون غایه‌الغایات او در زندگی خدا است و زندگی دنیا از نظر او ممر و ابزاری برای رسیدن به قرب الهی بیش نیست؛ و از طرف دیگر همه اتفاقات زندگی را محصول اراده حکیمانه باری می‌داند که نتیجه آن این می‌شود که زندگی شخص مؤمن با همه سختی‌هایش معنادار می‌شود. بنابراین شخص مؤمن علاوه بر اینکه به دنیای مادی قانع نشده و آن را غایت قصوای خود قرار نداده است، مشکل معنای زندگی نیز پیدا نمی‌کند.

۱. أَلَا يَذَكِّرُ اللَّهُ تَطْمِئِنَ الْقُلُوبُ

۲-۱- اخلاقی زیستن

همانطور که می‌دانیم علم اخلاق علم بایدها و نبایدهای زندگی است و اساساً زندگی بدون باید و نباید بی‌معنا و مبهم خواهد بود. زیرا کسانی در زندگی‌شان باید و نباید و یا به عبارتی چارچوب دارند که اولاً عاقل و ثانیاً هدفمند باشند و همانطور که گفتیم هدفمندی در زندگی می‌تواند معنای زندگی انسان را تأمین کند. همه توصیه‌های اخلاقی به دنبال این است تا هدفی را برای انسان حاصل کنند. حال این هدف می‌تواند حصول یک صفتی از صفات روانی و درونی باشد که در نهایت منتهی به **کمال نفسانی** انسان می‌شود یا حاصل شدن یک منفعتی از منافع اجتماعی که در نهایت منتهی به **سامان‌دهی اجتماعی** و **منفعت عمومی** می‌شود. از حالت اول تعبیر به «**زندگی برای اخلاق**» و از حالت دوم تعبیر به «**اخلاق برای زندگی**» می‌کنند. زندگی برای اخلاق به دنبال تعالی انسان و کمال وجودی اوست در حالی که اخلاق برای زندگی به دنبال رفاه و سامان‌دهی زندگی دنیوی انسان است.

بنابراین از آنجایی که اخلاقی زیستن اساساً معطوف به هدفی می‌باشد و هدف نیز می‌تواند معنا بخش زندگی انسان باشد، ارتباط **اخلاقی زیستن با معنای زندگی** مشخص می‌شود. به عبارتی، اخلاقی زیستن ملهم معنای زندگی است. زیرا اگر زندگی معنایی نداشته باشد، اساساً دیگر باید و نباید عملی و چارچوب داشتن در زندگی قابل طرح نیست. ما وقتی در اخلاق می‌توانیم بگوییم این کار را باید کرد و آن کار را نباید کرد یا این کار خوب است و آن کار بد است یا این کار رذیلت است و آن کار فضیلت است که برای زندگی معنایی قائل باشیم (ملکیان، ۱۳۸۵: ۲۳۰). بنابراین از این جهت می‌توان گفت که موضوع معنای زندگی در **فلسفه اخلاق** نیز قابل طرح است.

در اینجا دو نکته قابل ذکر است: نخست اینکه به جای اینکه بگوییم اخلاقی زیستن، معنا بخش زندگی است بهتر است بگوییم معناداری در زندگی ملهم اخلاقی زیستن است. دوم اینکه به نوعی می‌توان بحث حاضر را به همان بحث هدفمندی تقلیل داد. یعنی به جای اینکه بگوییم داشتن هدف در زندگی، ملهم معنای زندگی است بگوییم معناداری زندگی منجر به اخلاقی زیستن می‌شود. به عبارت بهتر معنای زندگی در واقع در حکم یک هدفی خواهد بود که اخلاقی زیستن را توجیه می‌کند. با این تبیین هدفمندی در زندگی هم می‌تواند معنای زندگی را تأمین کند هم می‌تواند اخلاقی زیستن را توجیه کند.

۳-۱- دل‌بستگی واپسین^۵

آدمی در زندگی‌اش دل‌بستگی‌های فراوان مادی و معنوی دارد. اما همه آنها در یک سطح نیستند. ما می‌توانیم از بسیاری از دل‌بستگی‌های خود بگذریم. اما اگر چیزی در زندگی ما باشد که حاضر نباشیم به هیچ قیمتی از آن بگذریم و حاضر باشیم همه چیزهای دیگرمان را به خاطر آن فدا کنیم، آن چیز «دل‌بستگی واپسین» ما می‌شود. موضوع این دل‌بستگی می‌تواند خدا باشد یا غیر خدا باشد (تیلیش، ۱۳۷۵: ۳۱).

دل‌بستگی واپسین انسان هرچه باشد می‌تواند چنان زندگی شخص را درگیر کند به گونه‌ای که همه عناصر حیات شخص را در برگیرد و محوری‌ترین موضوع ذهن فرد شده و به همه اعمال او جهت دهد. دل‌بستگی واپسین منجر به تسلیم کامل و بی‌قید و شرط شخص می‌شود. بنابراین یکی از مهمترین عناصر معنابخشی به زندگی انسان، داشتن دل‌بستگی واپسین است که به لحظه لحظه زندگی انسان معنا می‌دهد. همه انسانها در زندگی خود کم و بیش به نوعی یک دل‌بستگی واپسین دارند غضّ نظر از اینکه مصداق آن را درست انتخاب کرده باشند یا درست انتخاب نکرده باشند.

تفاوت دل‌بستگی واپسین و هدف در زندگی این است که هدف ممکن است در زندگی انسان متعدد باشد به گونه‌ای که هرکدام بتواند به نوبه خود زندگی را برای انسان معنادار کند. مثلاً فردی را تصور کنید که می‌خواهد در زندگی‌اش مدرک دانشگاهی بگیرد، ازدواج موفق‌تری هم داشته باشد و پولدار هم بشود. هرکدام از اینها به او انگیزه زندگی می‌دهد و زندگی را برای او معنادار می‌کند. اما دل‌بستگی واپسین غایب‌الغایات زندگی فرد است. یعنی اینکه فرد حاضر است تمام اهداف و دستاوردهای زندگی‌اش را فدا کند تا یکی از آنها را حفظ کند. مثلاً شخص حاضر است تا تمام ثروتش را از دست بدهد تا همسرش زنده بماند یا بالعکس. خلاصه آن چیزی که حاضر هستیم همه چیزمان را در زندگی فدای آن کنیم تا باقی بماند، یکی بیشتر نیست.

بدون شک همه انسانها در زندگی خود چه بدانند و چه ندانند، به درست و یا به خطا یک دل‌بستگی واپسین دارند. بالاخره در زندگی همه انسانها یک چیزی وجود دارد که آدمی حاضر است سایر داشته‌های خود را به خاطر آن فدا کند. دو نکته در اینجا قابل ذکر است یکی اینکه دل‌بستگی واپسین ممکن است در زندگی انسانها متفاوت باشد و دیگری اینکه انسانها ممکن است به خطا یک چیز را دل‌بستگی واپسین خود بدانند. یعنی اینکه آدمی ممکن است که بعد از عمری متوجه شود آن چیزی را که دل‌بستگی واپسین او بوده است، ارزش آن را نداشته است.

۴-۱- تازگی دائمی و ملال‌آور نبودن

قبلاً گفته شد که هدف در زندگی می‌تواند به زندگی انسانها معنا ببخشد. اما معمولاً وقتی که به اهدافمان در زندگی دست می‌یابیم بعد از مدتی برایمان تکراری شده و رنگ کهنگی می‌گیرند؛ و همین باعث می‌شود تا دیگر برای ما جذابیتی نداشته باشند. حال اگر همه زندگی‌مان را وقف آن هدف کرده باشیم می‌بینیم که دیگر زندگی برایمان معنا ندارد. اساساً انسانها به گونه‌ای هستند که اگر به آن چیزی که یک زمانی آرزوی آنها بوده است، دست یابند بعد از مدتی دیر یا زود برای آنها تکراری می‌شود و همین تکرار برای آنان ملال‌آور می‌شود، مگر اینکه آن امر به گونه‌ای باشد که رنگ تکرار و کهنگی به خود نگیرد.

می‌توان گفت که **تازگی و معناداری** دو مفهوم مساوق هستند یعنی اینکه هر امر تازه‌ای برای انسان معنادار است و هر امر معناداری برای انسان تازگی دارد. به عبارت دیگر یک موضوع تا زمانی برای انسان معنادار است که تازگی داشته باشد و هر امری که برای انسان جدید و تازه باشد برای او معنا دار است. دو مفهوم مساوق مفهوماً و مصداقاً متحد هستند.

بنابراین یکی از عوامل معنابخش در زندگی انسان تازگی داشتن اهدافی است که به دنبال آن است. اما سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا واقعاً در دنیا می‌توان چیزی را یافت که تازگی دائمی داشته باشد و هیچ‌گاه رنگ کهنگی به خود نگیرد. ظاهراً پاسخ به این سؤال منفی است و باید آن را در امور و اهدافی فراتر از زندگی مادی و این جهانی جستجو کرد.

۲- دینداری

تاکنون از چهار عامل تحت عنوان عوامل معنابخش زندگی انسان نام برده شد. «هدفمندی»، «اخلاقی زیستن»، «دلبستگی واپسین» و «تازگی دائمی». در اینجا ضمن اینکه به نقش دین در معنابخشی زندگی می‌پردازیم به مقایسه آن با سایر عوامل معنابخش مذکور در این مقاله نیز می‌پردازیم.

موضع اساسی همه ادیان این است که زندگی معنادار است. ادیان سعی می‌کنند تا این ادعا را هم به نحو آفاقی^۶ و هم به نحو انفسی^۷ اثبات کنند (ملکیان، ۱۳۸۵، مهرماندگار: ۱۵۷). ادیان جهان و مخصوصاً ادیان الهی با تقسیم عالم هستی به دو بخش **پیدا و ناپیدا** و یا به عبارت دیگر **شهود و غیب** و توصیفاتی را که برای عالم غیب ارائه داده‌اند، سهمی بزرگ در معنادار کردن زندگی بشر داشته‌اند هرچند که به

۱. انسانها باید به دنبال معنای زندگی در وجود خودشان باشند.

۲. انسانها باید معنای زندگیشان را در چاقوب نظام کلی عالم تعیین کنند.

سختی می‌توان موضع دین را اثبات آفاقی کرد (همان، ۱۸۲). ویتگنشتاین می‌گوید: «آن چیزی را که امروز ما عملاً مشاهده می‌کنیم این است که دین ستون‌های معنای زندگی را می‌افزاید که اگر نبود هیچ چیز دیگری مانند آن نمی‌توانست جای خالی آن را پر کند. به همین جهت است که برخی از اندیشمندان مدعی هستند که «تنها، امری متعالی می‌تواند به زندگی انسان معنا ببخشد» Wittgenstein, 1961: (149).

محوری‌ترین مفهوم در ادیان توحیدی مفهوم خدا است که - نه فقط مربوط به بُعد غیب عالم است خود بلکه غیب الغیوب نیز هست - مهمترین نقش در معنابخشی به زندگی انسان را دارد. اگر کسی مفهوم خدا را آنگونه که ادیان الهی و مخصوصاً دین اسلام توصیف می‌کند، درک کند به خوبی در می‌یابد چگونه می‌تواند به تنهایی سایر عوامل معنابخش به زندگی را که ذکر کردیم تحت پوشش خودش قرار دهد. اسلام با معرفی اموری فراتر از جریان عادی و روزمره زندگی، به زندگی انسان ارزش و اهمیت داده و آن را هدفمند، زنده و پویا می‌گرداند. آن امور شامل مجموعه‌ای از عوامل مانند بهشت، کمال، سعادت و در رأس و مرتبط با همه آنها، خدا می‌باشد. خدا به جریان عادی زندگی انسان، روح، اهمیت، ارزش، جهت و معنا می‌بخشد.

هنگامی که نقش خدا در زندگی را با سایر عوامل معنا بخش زندگی که تاکنون ذکر کردیم مقایسه کنیم نکات زیر به دست می‌آید:

۱- قبلاً گفتیم که یکی از عوامل معنابخشی به زندگی انسان هدفمندی است و در صورتیکه متعلق هدف انسان زندگی مادی باشد، ممکن است به ناکامی و سرخوردگی مبتلا شود. اما خدا می‌تواند به عنوان بهترین هدف به زندگی انسان، معنای واقعی و دائمی ببخشد. انسانی که هدفش در زندگی خدا باشد و در مسیر دستیابی به قرب الهی باشد هرگز ناامید نمی‌شود و همین که در مسیر حرکت به سمت خدا قرار دارد هرچند که فاصله‌اش تا او بی‌نهایت باشد احساس امید و معناداری می‌کند. چون خداوند مظهر همه زیبایی‌ها، خوبی‌ها و کمالات است، به همین دلیل می‌تواند به عنوان بهترین هدف در زندگی انسان نقش معنابخشی را ایفا کند. علاوه بر این، شخصی که هدفش را در زندگی خدا قرار داده باشد، دامنه آگاهی و فهم او بسیار فراتر از شخصی است که زندگی مادی را هدف خود قرار داده است.

۲- گفتیم که اخلاقی زیستن زمانی می‌تواند تحقق پیدا کند که برای زندگی، معنایی قائل باشیم و به منظور دستیابی به آن معنا لازم بدانیم که برای خود اصول و قواعدی را وضع کنیم. الان می‌گوییم که خدا نه فقط می‌تواند بالاترین و بزرگترین معنا در زندگی انسان باشد بلکه خود بزرگترین پشتوانه اخلاق نیز است. عالی‌ترین نگاه به اخلاق نگاه «زندگی برای اخلاق» است. منتهی درجه آرزوی شخصی

که در مسیر اخلاق گام بر می‌دارد متخلّق شدن به اخلاق الهی است. شخص برای اینکه بتواند متّصف به صفات الهی از قبیل ستاریت، غفاریت، رزاقیت و ... گردد، خود را ملزم به رعایت اصول، تهذیب نفس و تسلط بر خود می‌کند و زندگی‌اش را وقف این هدف می‌کند؛ که البته نتیجه آن می‌شود کمال انسانی، قرب الهی و در نتیجه تضمین شدن ابدیت انسان. بنابراین مدّ نظر قرار دادن خدا و متّصف شدن به صفات او بهترین انگیزه را برای اخلاقی زیستن برای انسان به دست می‌دهد.

۳- قبلاً گفته شد که دلبستگی واپسین انسان آن چیزی است که آدمی حاضر است همه چیزش را به خاطر او فدا کند. دلبستگی واپسین، نامتناهی بی‌قید و شرط است. مهمترین سؤالی که پیش می‌آید این است که چه چیزی هست که ارزش آن را دارد که متعلّق دلبستگی واپسین انسان واقع شود.

دلبستگی دو طرف دارد یکی کسی که واجد دلبستگی است یعنی انسان و دیگری کسی که موضوع دلبستگی است یعنی خدا. آن چیزی ارزش آن را دارد که موضوع دلبستگی واپسین و بی‌قید و شرط انسان قرار گیرد که خود نیز بی‌قید و شرط و نامتناهی باشد (تیلش، ۱۳۷۵: ۵۱). در عالم هستی هیچ چیزی به جز خدا این شرط را ندارد. هر چیزی که متناهی و محدود باشد ارزش سرسپردگی و دلبستگی بی‌قید و شرط را ندارد و به قول مشهور آنچه نباید، دلبستگی را نشاید. انسان هرچند خودش متناهی است ولی با آگاهی‌ای که به نامتناهی دارد به سوی ایمان به او سوق داده می‌شود. در آگاهی عالم (مؤمن) به معلوم (خدا) بین عالم و معلوم هیچ‌گونه جدایی وجود ندارد و عالم و معلوم با یکدیگر متحد می‌شوند و این اتحاد فقط زمانی صورت می‌پذیرد که معلوم امری نامتناهی باشد در غیر این صورت فرد معتقد می‌تواند به آن با علوم متعارف دسترسی پیدا کند. وقتی می‌گوییم نامتناهی، نامتناهی از جمیع جهات است اعم از نامتناهی وجودی، زمانی و کمالی.

۴- تازگی داشتن و عدم تکرار را نیز به عنوان یکی از عوامل معنابخش ذکر کردیم. گفتیم چنانچه هدف انسان در زندگی واجد تازگی دائمی باشد برای او معناداری دائمی نیز دارد. یکی از دلایلی که انسانها در زندگی دائماً اهداف خود را تغییر می‌دهند این است که اهداف قبلی‌شان دیگر برایشان تازگی ندارد و به قولی روم به سوی یار دگر که یار دگر جان دگر دارد و هوای دگر. آدمی می‌خواهد با تعویض دائمی اهداف خود، انگیزه و معناداری تلاش برای رسیدن به هدف را برای خود تأمین کند. الآن می‌گوییم که خدا و نعمت‌های معنوی او به گونه‌ای هستند که هرگز رنگ کهنگی به خود نمی‌گیرند و برای بندگان خدا تازگی دائمی دارند. در شرح حال بهشتیان آمده است که: «در بهشت جاودانه هستند در حالی که خواهان هیچ‌گونه انتقال و تغییر و تحولی نیستند» (سوره کهف، آیه ۱۰۸)^۱. یعنی نعمت‌های

۱. خالدین فیها لایبغون عنها حولا

بهشتی چنان برای آنان تازگی دارد که با اینکه همیشه در بهشت خواهند بود، هرگز خواهان تغییر آن نیز نیستند.

در این زمینه فراتر از بهشت، خود خداست. کسانی که خدا را در زندگی هدف خود قرار می‌دهند هرگز دچار تکرار و ملال نمی‌شوند. صفات جمالیه خدا بی‌نهایت هستند و به همین دلیل شخص عارف در مسیر شناخت و سلوک خود هرگز دچار تکرار نمی‌شود و به قول شاعر:

هردم از این باغ بری می‌رسد تازه‌تر از تازه‌تری می‌رسد

(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۸۰: ۲۱۴)

فاصله وجودی و کمالی انسان با خدا بی‌نهایت است و لذا کسانی که او را غایت و قصوای خود قرار داده‌اند هرگز دچار تکرار و ملال نمی‌گردند.

نتیجه‌گیری

این مقاله به دنبال تبیین ارتباط دین و معنای زندگی بود. عوامل متعددی را تحت عنوان عوامل معنا بخش زندگی انسان ذکر کردیم که برخی از آنها را می‌توان به بعضی دیگر تقلیل داد. در نهایت به این نتیجه رسیدیم که دین به عنوان یک عامل معنابخش به زندگی انسان با معرفی خدا و محور قرار دادن آن در تعالیم خود، به تنهایی می‌تواند نقش سایر عوامل معنابخش در زندگی را ایفا کند. خدا در زندگی بشر می‌تواند بهترین و بالاترین هدف، انگیزه‌ای بسیار قوی برای اخلاقی زیستن و بهترین دلبستگی و اسپین برای انسان باشد در حالی که هرگز تازگی خود را نیز از دست نمی‌دهد.

منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه

پاکیزه، محمود (۱۳۹۳)، *معنای زندگی: نگاهی به نظریه‌های اندیشمندان غربی و بازخوانی اندیشه والای امیرمؤمنان علی(ع)*، فصلنامه علمی و پژوهشی آئین حکمت، بهار ۹۳.

تیلش، پل، *پویایی، ایمان* (۱۳۷۵)، ترجمه حسین نوروزی، تهران: انتشارات حکمت، چاپ اول.

سلیمانی امیری، عسکری (۱۳۸۲)، *خدا و معنای زندگی نقد و نظر*، سال ۸، شماره ۴، صفحه ۹۵-۱۴.

علیزمانی، امیرعباس (۱۳۸۶)، *معنای معنای زندگی*، نامه حکمت، سال پنجم، شماره ۱، صفحه ۸۹-۵۹.

متز، تدئوس (۱۳۸۲)، *آثار جدید درباره معنای زندگی*، ترجمه محسن جوادی، نقد و نظر، شماره ۲۹.

ملکیان، مصطفی (۱۳۸۵)، *مشتاقی و مهجوری*، انتشارات نگاه معاصر.

فصلنامه آفتاب خرد، تابستان ۱۳۹۹، دوره ۵، شماره ۲، پیاپی ۱۲

ملکیان، مصطفی (۱۳۸۵)، *مهر ماندگار*، انتشارات نگاه معاصر.

– نظامی گنجه‌ای (۱۳۷۵)، *مخزن الاسرار*.

Heidegger, Martin (1962), *Being and Time*, tr. J. Macquarrie and E.S. Robinson. S.C.M, London; Harper, New York.

Wittgenstien, Ludwig (1961), *Tractatus Logico – Philosophicus*, trans. By David Pears and Brian Mcguinnes, London: Routledge & Kegan paul.